

# نه جنگ، نه صلح

«خشونت سازمان یافته خصوصی»

اشپیگل شماره ۴۱ سال

۲۰۰۱/۱۰/۸-۲۰۰۱

ارهارد اپلر Erhard Eppler

... ارهارد اپلر سیاستمدار ۷۴ ساله آلمانی از همفکران ویلی برانت طی سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ بود که در سمت وزیر همکاری‌های اقتصادی در کابینه ایفای نقش می‌کرد. ارهارد اپلر تا سال ۱۹۹۱ نیز عضو هیأت رئیسه حزب سوسیال دموکرات بود.

موضع گیری‌های آزادانه او در مسائل جهانی همواره مورد توجه مطبوعات آلمان و اروپا قرار گرفته است. در این مقاله با مواضع او در مورد خطرات تروریسم آشنا می‌شویم و اگر هم در مواردی با او اختلاف دیدگاه داریم تأمل در آن را مفید و قابل توجه می‌دانیم.

«چشم انداز ایران»

در طول سده بیست (میلادی) اعمال قدرت حکومتی، قله‌های وحشت را تسخیر کرد و در خلال دو جنگ جهانی نسل‌هایی به آتش کشیده شدند. تروریسم دولتی برخاسته از رژیم‌های تمامیت خواه (توتالیتیر Totaliter) حق اعمال قدرت مطلق دولت‌ها را به حق کشتار مطلق تبدیل کردند. در روند جنگ سرد هم بیش از یک بار دنیا در آستانه نابودی خودخواسته قرار گرفت. اما در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ (میلادی) ۱۹ نفر که فقط با چاقو

مسلح بودند، در یک عملیات انتحاری چهار هوایمای غیر نظامی خطوط منظم هوایی را به بمب‌هایی مبدل کردند که هزاران نفر افراد غیر نظامی را هلاک کرد و ابر قدرت برقیب جهانی را تحقیر و سرفراکنده نمود. این ۱۹ نفر، سربازان یک ارتش منظم یا وابسته به هیچ دولتی هم نبودند. آنها بخشی از شبکه سرمایه گذاری خصوصی بودند. فرمانده و آمر احتمالی آنها کسی بوده که در اثر تجارت مواد مخدر ثروتمندتر از آن است که تصور می‌شد.

احتمالاً او و دوستانش ضربه و شوک وارده ناشی از این حمله را به بازار بورس در روند بورس بازی خود محاسبه و در نظر گرفته بودند. از این منظر ترس و وحشت به وجود آمده بایستی سودآور هم تلقی شده باشد. در عین حال آنها اینکار را برای اعتبار و قدرت اله در جنگ با بدی‌ها و شیاطین

انجام دادند که سمبل آن، بلندترین آسمان خراش‌های دنیا در نیویورک بود.

این که اتفاق نیویورک در سال

۲۰۰۱ به وقوع پیوست، می‌تواند واقعه‌ای تلقی شود که در واقع در سال ۱۹۹۳ آن را برنامه ریزی کرده بودند. با این حال ما تردید جدی داریم که این سده سراسر دوران ترور خواهد شد. هر چند دهه‌های اول آن حداقل تحت تأثیر قدرت نمایی خشونت‌های جانیان غیردولتی، جناح‌ها و گروه‌های خصوصی و منفعت طلبان خشن قرار خواهد گرفت که مثال بارز آن ۱۱ سپتامبر می‌باشد. چون یکی از صور اعمال قدرت ترور است، درباره تعریف آن می‌توان به بحث و جدل نشست.

این پرسش وجود دارد که کدام یک از گروه‌های تروریستی را می‌توان با متغیرهای مورد نظر تعریف کرد؟

آدم ربایان ابوسیاف در زولو (Jolo) که از آنها به عنوان فناتیک‌های جنایتکار نام می‌برند؟ یا «ببرهای» جنایتکار حرفه‌ای رازیناتویچ Raznjatovic، در کوزوو که خود را آرکان (Arkan) می‌نامند و یا شبه نظامیانی، که در تیمور شرقی لانه کرده‌اند و یا تفنگ‌چی‌های اجیر شده وارلود (Warlords) که در سیرالئون بیدامی کنند؟ و دزدان دریایی، که تعداد آنها در اقیانوس‌ها مانند

خرگوش در حال افزایش است؟

آیا همه این عاملان خشونت‌های گروهی و خصوصی با اجتناب از یک جنگ رودررو به غیر نظامیان بی‌پناه حمله نمی‌کنند مانند همین ۱۹ نفر در نیویورک؟

در اینجا عامل متغیر میزان مخلوط شدن این دو عامل است.

یعنی نسبت عامل جنایت و عامل تحجر و فناتیک، یا نسبت بنیادگرایان متحجر (فناتیک) بر جنایتکاران حرفه‌ای حسابگر.

مثلاً در چین، ابتدا عامل حرکت به وضوح ملی‌گرایی بود. اما هر چه زمان کشتار طولانی‌تر و قتل‌ها فزاینده‌تر می‌شد، عامل جنایت بر عامل ملی‌ان رجحان می‌یافت.

شاید از این جهت ناتو کار عاقلانه‌ای را انجام خواهد داد، اگر به

## خشونت‌های سازمان یافته

### خصوصی صرفاً بر پایه

### عوامل اقتصادی از پایین به

### بالا نیست، بلکه از بالا به

### پایین هم می‌تواند باشد.

### گاه این خود حکومت‌ها

### هستند که قدرت مطلق خود

### را میان تهی می‌کنند، جایی

### که ارتش با نظر مساعد

### نظاره‌گر است که چگونه

### گروه‌های شبه نظامی انجام

### کارهای کثیف را به عهده

### می‌گیرند.

خواست‌های ملی گرایانه‌ای چون UCK در مقدونیه در اسرع وقت رسیدگی کند.

از این دیدگاه متوجه می‌شویم، که از میزان امتزاج این عوامل است که گروهی از یک منظر به عنوان تروریست مورد لعن و نفرین قرار گرفته و از منظر دیگر به عنوان نیروهای آزادی خواه مورد توجه قرار می‌گیرند این موضوع برای حماس، UCK در مقدونیه، جنگجویان چین، اتا (Eta) در اسپانیا و یا قاتلین در ایرلند شمالی و یا نیویورک نیز صادق است.

خشونت‌های سازمان یافته خصوصی صرفاً برپایه عوامل اقتصادی از باین به بالا نیست، بلکه از بالا به پایین هم می‌تواند باشد. گاه این خود حکومت‌ها هستند، که قدرت مطلق خود را میان تهی می‌کنند. جایی که ارتش با نظر مساعد نظاره گر است که چگونه گروه‌های شبه نظامی انجام کارهای کثیف را به عهده می‌گیرند.

این اتفاق در کلمبیا، صربستان، میلووویچ، اندونزی و زیمبابوه یعنی جایی که رئیس جمهور موبابه از جنگجویان جوان [دوران مبارزه با آپارتاید] استفاده کرد به چشم می‌خورد. همچنین در اسرائیل، مسلح کردن شهرک نشینان کرانه غربی اردن را در شرایطی نظاره می‌کنیم که ارتش [اسرائیل] هم مخالفتی با این کار نشان نمی‌دهد.

ولی این را باید همه آنها بدانند که روزی این افراد مسلح شده از فرمان بانیان و اربابان خود تبعیت نخواهند کرد. اگر روزی اسرائیل بخواهد این شهرک نشینان را قربانی صلح کند، در آن صورت چه اتفاقی خواهد افتاد؟

جایی که خشونت سازمان یافته خصوصی برپایه منافع مالی خودنمایی می‌کند، نه قاضی نه پلیس و نه حتی حکومت نمی‌تواند عرض اندام کند، آنجا فقط بازار مورد نیاز است و کلاشینکوف.

چیزی که فرانسوی‌ها به آن

«entites chaotiques ingourenables» (وضعیت بحرانی غیر قابل علاج) می‌گویند، مانند مرضی مسری خواهد بود. موقعی که منطقه‌ای با بحران آلوده شد، دولت‌های همسایه سر بازار ارتش منظم خود را برای برقراری نظم اعزام می‌کنند. در حالی که آنها خود با این خطر مواجه هستند، که سر بازار ارتش منظم بعد از چندماه جنگ عادت‌ها، رفتارها و خوی جنگجویان مزدور را به خود بگیرند. یعنی مرتکب قاچاق، غارت و تجاوز به عنف شوند.

جایی که حق به جانب قوی تر است (مانند قوانین قبل از تشکیل دولت‌ها) آنجا برقراری قانون بی‌نهایت مشکل می‌شود، خواه بحران عامل خارجی داشته باشد و یا عامل [هرج و مرج] داخلی باشد.

بدین خاطر است، که دول صنعتی، ناتو و جامعه بین الملل حتی در

مناطق کوچک مترقی مانند ایرلند شمالی نمی‌توانند خشونت‌های گروهی را به روند قانونی تبدیل کنند، تا چه رسد به آن که کسی بخواهد این کار را در کشور بزرگی چون کنگو اعمال کند.

جایی که خشونت خصوصی سازمان یافته می‌شود، تفکیک بین دستجات مختلف معنی و مفهوم خود را ازدست می‌دهد، یعنی همان چیزی که در دوران متمدنی غیر قابل چشم پوشی بود.

جنگ بین Sparta و آتن نوع دیگری بوداز جنگ بین ماریاتریزا و فردریک دوم، حتی بین هیتلر و استالین هم وجه مشترکی وجود داشت و آن اینکه این جنگ بین دولت‌ها اتفاق می‌افتاد، رسماً اعلام می‌شد، سلسله مراتبی وجود داشت، که برای همه مورد قبول بود و گاه تسلیم شدن بدون قید و شرط را در بر می‌گرفت. در حالی که در خشونت‌های خصوصی هیچکدام وجود ندارد، به ویژه موقعی که خشونت گروهی و سازمان یافته می‌شود.

یکی از دانشمندان، که در مورد خشونت‌های سازمان یافته تحقیق کرده، هر فرید مونکلر Muenkler است، او می‌گوید تعریف هوگو گروتیوس Grotius در سال ۱۶۲۵ میلادی که صلح پایان جنگ است، مفهوم اصلی خود را ازدست داده است.

چون گروتیوس می‌خواسته بگوید یک جنگ تبادل آتشی است که به وسیله یک قرارداد صلح به پایان می‌رسد. اما کسی که در کنگو خواهان برقراری صلح است به امضاءهای زیادی نیاز دارد و به فرض آنکه او این امضاءها را به دست آورد، باز هم کشتار ادامه می‌یابد. چون مزدوران (Warlords) با آمیختن تجارت و خشونت، زندگی خود را سپری می‌کنند.

آنها حکومت مقتدر نمی‌خواهند. آنها به حکومت اصولاً اعتقاد ندارند، چون که باعث رکود بازار تجارت آنها می‌شود. بدین

دلیل اصطلاح جنگ داخلی هم سازگار این وضعیت نیست. در نقاط مختلف دنیا گاه وضعیت و شرایطی حاکم می‌گردد که نه جنگ است و نه صلح. قتل عام در رواندا قطعاً «صلح» نبود، اما آیا یک جنگ بود؟ در خاورمیانه قطعاً صلح عام حاکم نیست، اما جنگ بین ارتش‌ها را هم دول غربی نمی‌خواهند. از سوی دیگر به فرض هم که ارتش آریل شارون از این جنگ تکنولوژی، بیروز بیرون آینه این امر کمکی به او نخواهد کرد.

وقتی که خبرنگار اشیگیل از رئیس جمهور مصر حسنی مبارک می‌پرسد، که اگر مذاکرات صلح بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها به بن بست برسد. آیا جنگ در خواهد گرفت؟ مبارک پاسخ می‌دهد: «جنگ نه، ولی خشونت وحشتناک آری.» واقعاً هم همین طور شده است.

خشونت به دنبال انتقام از خشونت، انتقام برای انتقام گرفتن مانند دوران

**جایی که خشونت  
سازمان یافته خصوصی  
برپایه منافع مالی  
خودنمایی  
می‌کند، نه قاضی نه پلیس  
و نه حتی حکومت  
نمی‌تواند عرض اندام کند.  
آنجا فقط بازار مورد نیاز  
است و کلاشینکوف.  
چیزی که فرانسوی‌ها به آن  
(وضعیت بحرانی  
غیر قابل علاج)  
می‌گویند.**

تاریک قبل از تاریخ.

در این روند جامعه متلاشی می شود و اقتدار دولت به مخاطره می افتد. اما در سطح جهانی البته گرسنه های مناطق آفریقای مرکزی به تروریسم فکر نمی کنند بلکه به کاسه بلغور و ارزن می اندیشند. اما اگر فاصله بین دول غنی و فقیر باز هم بیشتر شود و کسی هم برای کاهش این فاصله کاری نکند، آن وقت کسانی که می خواهند، از «خودخواهان نفرت انگیز» و

**جایی که خشونت خصوصی سازمان یافته می شود، تفکیک بین دستجات مختلف معنی و مفهوم خود را از دست می دهد، یعنی همان چیزی که در دوران متمدنی غیرقابل چشم پوشی بود.**

**وقتی که خبرنگار اشیگل از رئیس جمهور مصر حسنی مبارک می پرسد، که اگر مذاکرات صلح بین فلسطینی ها و اسرائیلی ها به بن بست برسد آیا جنگ در خواهد گرفت؟ مبارک پاسخ می دهد: «جنگ نه، ولی خشونت وحشتناک آری.» واقعا هم همین طور شده است. خشونت به دنبال انتقام از خشونت، انتقام برای انتقام گرفتن مانند دوران تاریک قبل از تاریخ.**

**نسل دانش آموز امروزی دیگر وارد جنگ نمی شود نه نسل ۱۸ ساله و نه نسل ۳۸ ساله. آنها حاضرند با بحران ها و خشونت های گروهی و ریسک های ناشی از آن زندگی کنند، ولی درگیر جنگ نشوند.**

«صاحبان تمام امکانات» انتقام بگیرند، وجدان آرامی خواهند داشت. کسی که می خواهد بر تروریسم غلبه کند، باید کار قابل ملاحظه و چشمگیری را انجام دهد. بدین معنا که دیگر ملت های سیر و دارای امکانات بیش از حد وجود نداشته باشد، کسی که جنگ بر ضد تروریسم را شروع می کند (و این باید بدور از ایسم ها باشد) باید نیروهای امنیتی را تقویت کرده و احتمالا آنها را به صورت شبکه درآورد، بامردان پشت پرده شناخته شده مبارزه کند و در صورت نیاز با عملیات نظامی، قوانین امنیتی را

با این مقدمه آیا بن لادن به آمریکا اعلام جنگ داده است؟

این خود تروریست ها بودند، که وضعیت را چنین دیده اند. بنیادگرایان اسلامی جنگ مقدس خود را بر ضد شیاطین شروع کرده اند، آیا ما هم بایستی در جهت معکوس استدلال آنها را قبول کنیم؟ این طرف خوب ها، آن طرف بدها که بین آنها جنگ است؟ آیا ما باید قاتلان را به عنوان گردانندگان اصلی جنگ فرض کنیم؟ البته در رجزخوانی آمریکایی ها، بسیار از جنگ صحبت می شود. اگر چه روش عملیات عاقلانه را با کمال تعجب از میدان دید خود خارج نکرده اند.

اما درک وضعیت جدید با موانعی جدی روبرو است و این وضعیت جدید خارج از مفاهیم «جنگ و صلح» است. متولی جنگ نظامی ها می باشند، در حالی که مبارزه با ترور را بایستی به پلیس و نیروهای امنیتی واگذار کرد، برای این کار باید یک شبکه جهانی تشکیل داد.

آیا دولت های توانمند بر ضد سازمان های خصوصی جنگ کنند؟ چرا خشونت خصوصی سازمان یافته شده است؟ برای آن دلایل ساده ای وجود دارد:

**صنایع نظامی و تجارت اسلحه**

اگر در طول جنگ جهانی اول چندین مرد برای استفاده از یک مسلسل لازم بود. امروزه یک نوجوان ۱۱ ساله می تواند به تنهایی همشاگردی های خود را بکشد و یک مخالف کله بوک می تواند دولت خود را از پای درآورد. در این شرایط کسی که پول خوب دارد، قادر است هر وسیله ای را که می خواهد به آسانی تهیه کند.

هیچگاه تمدن انسانی مانند امروز آسیب پذیر نبوده است. هر چه شهرها بزرگتر، نیروگاههای هسته ای عظیم تر، کارخانه های شیمیایی گسترده تر، برج های ساختمانی بلندتر، هواپیماها و کشتی ها بزرگتر می شوند، به همین نسبت آثار و آسیب خشونت های سازمان یافته خصوصی بیشتر می شود. هرگاه عاملان فناتیک و کینه ورز انتحاری هوشمندتر شده اند، ما خود را تنها برای جلوگیری از تکرار آخرین حمله آنها مجهز کرده ایم ولی نه بر ضد حمله بعدی و نوع دیگری از آن.

ساده تر بگوییم برداخل جوامع و بین جوامع مختلف نابرابری هایی وجود دارد، که خشونت های گروهی و در نتیجه ضد خشونت های گروهی را باعث می شود.

در مناطق فقیرنشین حاشیه شهرهای (Slums) برزیل، آفریقای جنوبی و آمریکای شمالی باندهای جنایت چنان شکل و کارایی دارند، که ثروتمندان به محله های بسته (gated communitis) پناه می آورند، جایی که فقط یک دروازه برای تردد وجود دارد. نگهبانان مانند دروازه بانان قرون وسطی تصمیم می گیرند، چه کسی را راه بدهند، اما همین نگهبانان نیز امنیت را با هزینه شخصی افراد تأمین می کنند.

در چنین شرایطی ساکنین این قلعه های امن از خود و دیگران سؤال می کنند چرا ما بایستی به دولت مالیات بدهیم آن هم در جایی که امنیت در مقابل جنایتکاران به صورت کالایی درآمده که تنها عده ای قادر به خرید آن هستند.

گسترش دهد. او می تواند مانند آنچه در سازمان ملل اتفاق افتاد از دول دنیا بخواهد تا با تروریسم مبارزه کنند. اینها همه درست و لازم است و کار کمی هم نیست.

اما اگر ما اصطلاح «جنگ» را آنقدر توسعه دهیم، که هرگونه خشونت و بحران و ترورهای ناشناس و درخفا را پوشش دهد، درک واقعیت ها را برای

**اگر در طول جنگ جهانی اول چندین مرد برای استفاده از یک مسلسل لازم بود، امروزه یک نوجوان ۱۱ ساله می تواند به تنهایی همشاگردی های خود را بکشد و یک مخالف کله پوک می تواند دولت خود را از پای در آورد. در این شرایط کسی که پول خوب دارد، قادر است هر وسیله ای را که می خواهد به آسانی تهیه کند.**

**جایی که حتی اندکی از نابرابری ها وجود دارد - خواه در حد ملی و یا بین الملل - خشونت گروهی را به دنبال می آورد و لذا یک حکومت قانونی مردم سالار بدون رعایت حقوق افراد کم درآمد دیگر نمی تواند پایدار بماند.**

**اگر واقعیت این باشد، که جهانی شدن اقتصاد به نیروی کار انسانی کمتری در تمام دنیا احتیاج دارد، این شرایطی غیر انسانی خود باعث خشونت های سازمان یافته، جنایت و در نهایت باعث بحران های خشونت می شود.**

خود مشکل می کنیم. به عنوان مثال ترس از جنگ هایی، که حتی شباهت کمی هم با جنگ های جهانی داشته باشند، دیگر در اروپا وجود ندارد. نسل دانش آموز امروزی دیگر وارد جنگ نمی شود، نه نسل ۱۸ ساله و نه نسل ۲۸ ساله. آنها حاضرند با بحران ها و خشونت های گروهی و ریسک های ناشی از آن زندگی کنند، ولی درگیر جنگ نشوند. کشور مصون (از تروریسم هم) وجود ندارد. بنابراین در قرن ۲۱ مصنوعیت یافتن در پناه تسلیحات نظامی، به هدر دادن پول است. ارتش های

اروپایی، دیگر بر ضد هم نخواهند جنگید، اما هر چند گاه بر ضد گروه های خشونت طلب خصوصی ناچار از عمل خواهند بود. بدین جهت عملیات نظامی از حالت استثنایی به صورت روال عادی در خواهند آمد و در مقابل حقوق سیاسی محدود می شود، مانند آنچه اکنون در آمریکا روی داده است. جایی که خشونت سازمان یافته به وجود آمد، نه جنگ است و نه صلح. در این حالت تفاوت بین کارکرد نظامی ها و پلیس از بین می رود. از این جهت برای مداخله در این وضعیت به دستجاتی نیاز است که برای هر دو کار دوره دیده اند.

در این روند مفهوم جنگ قانونی معنای خود را از دست داده و خشونت قانونی جایگزین آن می شود. اما این خشونت چگونه و به وسیله چه کسی قانونی می شود؟ ما باید درک کنیم، که پایان اقتدار دولت ها بازگشت و عقب گرد به سده های گذشته است. ما بایستی با جنگ و دندان از اقتدار دولت ها دفاع کرده و آن را با اقتدار حق اعمال قدرت بین المللی تکمیل نماییم.

حکومت قانونی مردم سالار تنها روشی است، که اقتدار گروهی و دولتی باید تسلیم قانونی آن باشند و کوچکترین جزیی از این اقتدار قابل تفویض به هیچ گروهی نیست.

جدا از ستایش یا تمسخر دولت ها، بایستی در این باره بیندیشیم که چگونه حکومت خود را ترتیب دهیم تا مانند یک پوشش مناسب قامت جامعه را حفاظت کرده و آن را گرم نگه دارد، آن هم در جایی که جنگ به وسیله خشونت سازمان یافته به حاشیه رانده شده و جایگزین آن می گردد. دیگر مخالف جنگ نمی تواند نظامی گری باشد چون بعد از این نظامی ها، پلیس و مخالفین جنگ به هم وابسته اند.

جایی که حتی اندکی از نابرابری ها وجود دارد - خواه در حد ملی و یا بین الملل - خشونت گروهی را به دنبال می آورد و لذا یک حکومت قانونی مردم سالار بدون رعایت حقوق افراد کم درآمد دیگر نمی تواند پایدار بماند. اگر واقعیت این باشد، که جهانی شدن اقتصاد به نیروی کار انسانی کمتری در تمام دنیا احتیاج دارد، این شرایطی غیر انسانی خود باعث خشونت های سازمان یافته، جنایت و در نهایت باعث بحران های خشونت می شود. پیش گیری از خشونت اگر اجتناب ناپذیر باشد لازمه آن همکاری برای توسعه است. در غیر این صورت پیشگیری نمی تواند جایگزین حل بحران ها بشود.

به گفته فریتس ماتنر Mauthner کلام، همیشه واپسگرا است. زبان از تجربه گذشته صحبت می کند و لذا برای آینده تا حدودی قابل استفاده است. از این گونه اصطلاح های کلامی مجموعه واژه های جنگ و صلح است. سیاست هم عمل به این اصطلاحات است و اعمال ما هم از اصطلاحات الهام می گیرند.

بنابراین تا زمانی که ما از جنگ بر ضد تروریسم صحبت می کنیم، مسأله اصلی را مدنظر قرار نداده ایم. بدین جهت پیشنهاد می کنم، از تروریسم به عنوان خطرناکترین نوع خشونت سازمان یافته خصوصی و تجارت خشونت یاد کرده و با این مفهوم به مبارزه برخیزیم.

